



سخنی کوتاه درباره فلسفه اسلامی

در این مقاله ، نخست نظر برخی از پیشگامان تاریخ فلسفه را درباره «فلسفه اسلامی» یادآور می‌شویم ، آنگاه به معنی فلسفه اسلامی و نوع تفکری که در جهان اسلام شایان عنوان فلسفه اسلامی است ، می‌پردازیم .

مطالعه «تاریخ فلسفه» به‌طور جد ، در نیمه دوم سده هیجدهم ، به وسیله بروکر ، آلمانی (متوفی به سال ۱۷۷۰) ، معروف به پدر تاریخ فلسفه آغاز گردید . و در سده نوزدهم ، به برکت تلاش هائی فراوان ، طرح بروکر به صورت بنایی قابل ملاحظه درآمد . در این میان ، کار تنمان^۲ آلمانی (متوفی به سال ۱۸۱۹) ، مؤلف کتاب «تاریخ فشرده فلسفه^۳» که جانشین بروکر محسوب می‌شود ، بسیار چشم گیر است . او از نخستین کسانی است که در غرب ، درباره فلسفه اسلامی اظهار نظر کرده اند . سخن او در این باره چنین است : «ارسطو و شارحان او تا فیلوپون^۴ نظر اعراب را جلب کردند و همه آثار ارسطو به دست اعراب رسید ، اما از راه ترجمه‌های بسیار ناقص و به‌طور غیر مستقیم ، یعنی بامیانجیگری آیین نوافلاطونی ، زیرا آنان اکثر آثار نوافلاطونی از جمله مثلثاتولوجیا را جزو آثار ارسطو می‌پنداشتند . بعد مطالعه علوم ریاضی و تاریخ طبیعی و طب را بر آنچه از ارسطو دریافته بودند افزودند . اما در مورد فلسفه نتوانستند گامی بلند بردارند ، زیرا موانع چهارگانه زیر سدره پیشرفت آنان در فلسفه گردید :

* آقای دکتر فتحعلی اکبری از پژوهندگان صاحب‌نظر ماسر

اول ، متون دینی که مانع تفکر عقلی آزاد بود ؛
 دوم ، شیوه سنت گرایی که آنان را پای بند نصوص تعبدی دینی می ساخت ؛
 سوم ، آنان ارسطورا سلطان مستبد عقول خود ساختند . به علاوه دشواری هایی دیگر
 که مانع گردید آیین ارسطو را درست بفهمند ،
 چهارم ، آنان ، به مقتضای خصایص قومی ، تحت تأثیر اوهام قرار می گرفتند .
 در نتیجه ، کار آنان بیشتر از این نبود که فلسفه ارسطو را شرح داده و آن را با پایه
 های دینی خود ، که مستلزم ایمان تعبدی بود ، وفق دهند . آنان غالباً فلسفه ارسطو را به
 صورت نارسا و مسخ شده عرضه کردند ، از این رو ، فلسفه ای شبیه فلسفه ملل مسیحی ، در
 قرون وسطی ، پدید آوردند ، یعنی فلسفه ای مبتنی بر برهان های جدلی و متکی بر پایه های
 نصوص دینی^۵

« پس تنها از انضمام تصوف به فلسفه اسلامی سخن به میان می آورد و فلسفه
 اسلامی را به دو فرقه عظیم تقسیم می کند: یکی ، فلسفه حقیقی انکار گرای (ایده آلیست)
 که به قدیم بودن جهان قائل بودند و تلاش می ورزیدند تا این اندیشه را با اصول عقاید خود
 سازگار دهند . و به نظر او صوفیه نیز داخل همین فرقه هستند . و دیگر فلسفه جدلی ، یعنی متکلمانی
 که عقاید خود را بر پایه های قرآن استوار ساخته بودند و کوشش داشته اند که مهداً جهان
 را به گونه فلسفی تبیین کنند .^۶

چنانکه در سخنان تنمان می بینیم ، او در مورد فلسفه ای که از یونانی به عربی نقل
 گردید ، اصطلاح « فلسفه عربی » به کار می برد . ولیکن مورخان فلسفه ، بعدها ، اصطلاح
 « فلسفه اسلامی » را ، ترجیح دادند و بعد بآن اشاره خواهیم کرد .

نخستین کسی که در غرب ، اصطلاح « فلسفه اسلامی » را به کار برد ، ارنست رنان
 فرانسوی (متوفی به سال ۱۸۹۲) است . او در کتاب خود بعنوان « این رشد و این رشد گرایی »
 می گوید :

« نژاد سامی کوچکترین بحث فلسفی خاص پدید نیاروندند و فلسفه آنان صرفاً اقتباسی
 و تقلیدی بود از فلسفه یونان . » سپس می گوید : « جنبش فلسفی واقعی را در اسلام باید
 از آیین های متکلمان جستجو کرد . »^۷ رنان در مورد فلسفه ای که از یونانی به عربی ترجمه
 گردید ، اصطلاح فلسفه عرب به کار می برد و در عین حال ، به یک فلسفه اسلامی که علم
 کلام باشد اشاره می کند .

در این جا ، بدین نکته باید توجه داشته باشیم که نهضت فرهنگی عصر ترجمه آثار
 یونانی به عربی ، در جزیره العرب یا در دمشق ، که سالیان دراز پایتخت امپراطوری اسلامی

بود ، آغاز نگردید ، بلکه در مرکز حکومت سامانیان آغاز شد ، درست بزمانی که پایتخت امپراطوری اسلامی به آن جا منتقل گردید ، اکثر ترجمانان آثار یونانی ایرانی بودند . بنابراین اصطلاح «فلسفه عربی» حتی در مورد فلسفه‌ای که از یونانی ترجمه گردید ، نارسا است . به همین سبب ، هورتن^۸ آلمانی ، نویسنده مقاله «فلسفه» در دائرةالمعارف اسلامی ، و دوبر^۹ نویسنده کتاب تاریخ فلسفه در اسلام ، و گوتیه^{۱۰} ، و کارادو^{۱۱} و دیگر ، اصطلاح «فلسفه اسلامی» را به کار برده‌اند . لکن این اصطلاح در مورد مسیحیان و صابئیان و یهودیان و پیروان سایر دینانها که در ترجمه آثار یونانی و در مطالعات فلسفی و ریاضی و طب سهمی داشته‌اند ، نارسا است . مگر آنکه از اصطلاح «فلسفه اسلامی» که بارها به توسط ابن سینا در شفا و نجات به کار رفته ، و از اصطلاح «فلسفه الاسلام» که در ملل و نحل شهرستانی و در اخبار الحکماء قفطی و تاریخ الحکماء بیهقی آمده است ، چنین استنباط کنیم که فلسفه رایج در بلاد اسلامی «فلسفه اسلامی» خوانده شده است .

فیلسوفان اسلامی معترف هستند که علوم فلسفی را از یونان و ایران و روم و هند گرفته^{۱۲} و حتی نام فلسفه را که یونانی است ، عیناً حفظ کرده‌اند و مسلم است که مسلمانان ، مخصوصاً ایرانیان ، با کلیه مسائلی که در آثار ارسطو مطرح شده است ، سروکار داشته‌اند ، و در مواردی بسیار ، به سبب عدم آشنایی با زبان یونانی و غلط بودن ترجمه‌ها ، مجبور شده‌اند ، مسایل فلسفه ارسطو را بازاندیشی کنند . اینان معدودی ژرف اندیشان بودند که تنها به عقل تکیه داشتند ، یعنی مرجعی جز عقل نداشتند . هر چند ، در روزگار آنان ، تصورات و باورهائی زیاد ، به عنوان حقیقت ، به توسط مراجع دیگر ، غیر از عقل ، بر اذهان مردم ، تحمیل و عقل از عرصه‌ای وسیع رانده شده بود ، با این حال ، این عدده اندک مدعی بودند که عقل در تمام عرصه و جولانگاه خود دارای حقوقی است کامل و تمام . آنان امتناع داشتند که عقل در اختیار مقام یا مرجعی جز خود عقل قرار بگیرد . در هر عصر ، اشخاصی که به عقل اعتباری قائل بودند ، اقلیت ناچیز را تشکیل می‌دادند و شاید در آینده نیز تسا مدتها وضع چنین باشد . در کشورهای اسلامی نیز ، بنا به مقتضای محیط ، اشخاصی که به عقل واقعی می‌نهادند اقلیت ناچیز و شایان عنوان فیلسوفان بلاد اسلامی بودند . صرفاً بدین سبب که نظام اندیشه و جهان بینی آنان بر این اصل استوار بود که عقل نمی‌تواند ممنوعیت ورود به جایی را بپذیرد و نمی‌تواند تحریمات و ممنوعیت‌های جزئی و دلخواه مراجع دیگر را قبول کند و در عین حال نسبت به خود صادق باشد ؛ بلکه تمام جهان عرصه پرواز او است و امکان ندارد که حقوق خود را به مقام و مرجعی تسلیم کنند که اسناد و اعتبارنامه‌اش را کاملاً واری نکرده و صحت آن‌ها را مورد تصدیق خود قرار نداده باشد . بنابراین ، شاید بتوان گفت که امثال فارابی ، ابن سینا و زکریای رازی ، که تنها به

سلاح عقل، یعنی به استدلال تکیه داشتند، فیلسوفان جهان اسلام بوده‌اند. در این جا، ممکن است این پرسش به میان آید که متکلمان و حتی کسانی که در اصول و مبانی فقه کار می‌کردند نیز از استدلال سود می‌جستند و سلاح عقل را به کار می‌بردند. پس چرا آنان را جزو فلاسفه به حساب نیاوریم؟ در پاسخ باید خاطر نشان شود که مراجع دیگر، غیر از عقل، گاهی با سلاح رقیب خود، یعنی با سلاح عقل، به میدان آمده‌اند. بدین معنی که نیروهای مخالف عقل گاهی دست به تعقل و استدلال زده‌اند و از سلاح رقیب خود، یعنی عقل سود جسته‌اند. ولی در این مورد اغلب به خود آسیب رسانیده‌اند. زیرا عقل، در آن هنگام، فرصتی یافته تا در ظاهر، به عنوان طرفداری از حریف و دفاع از آن، در اردوی خصم رخنه کند و در باطن، وسایل پیروزی خود را فراهم آورد.

به هر حال، خردگرائی فیلسوف، خواه ناخواه، او را با مراجع دیگر، غیر از خرد، درگیر می‌کند. و به همین سبب است که فیلسوفان اندک شمار اسلامی، مورد تعقیب و شکنجه قرار گرفتند: مردانی چون **علی بن عبیده ریجانی**، که از نزدیکان مأمون بود، و **ابویزید بلخی**، صرفاً بدین سبب که به فلسفه گرایش داشتند، به کفر متهم شدند. ۱۳. معتمد بالله (۲۸۹-۵۲۷۹) **احمد بن طیب سرخسی** را به قتل رسانید، ۱۴. **احمد نهر جویری** (او اواخر سده چهارم هجری) مورد تکفیر و آزار قرار گرفت ۱۵. حتی کسانی که به کار نساخی (نسخه برداری از نوشته‌ها) اشتغال داشتند، در سال ۲۷۷، در بغداد، بایستی سوگند یاد می‌کردند که کتاب فلسفی استنساخ نکنند. ۱۶. **عبدالقادر گیلانی** (متوفی به سال ۵۶۱ هـ) دریا، مجلس درس عمومی، به یک قاضی سخت پرخاش کرد، فقط به سبب آنکه آن قاضی اجازه داده بود که در کتابخانه خود از آثار فلاسفه اسلامی باشد ۱۷. در کتب تسواری هزاران مورد یافت می‌شود حاکی از آنکه طبقات ممتاز سنت گرا، از نام «فلاسفه» نفرت داشته‌اند، و حتی آموزش هندسه و حساب و منطق کفر تلقی می‌شده است. مثلاً، شخصی به دعوت داشتن کتابی که در آن اشکال هندسی بود، تکفیر شد ۱۸. اشکال هندسی موجود در یکی از کتاب‌های این هشتم، یکی از متعصبان را به وحشت انداخت ۱۹. همان گونه که اگر بخواهیم روح شکنجه و تعقیب را در هر جامعه، حتی در دوره طلایی یونان باستان، دنبال کنیم، لزوماً باید متوجه فلاسفه آن جامعه شویم، در جامعه اسلامی نیز فلاسفه و خردمندان مورد شکنجه و آزار قرار می‌گرفتند. زیرا به عقل با دیده تنفر نگریسته می‌شد، و در نتیجه طرفداران جد عقل کمتر و همه منفور بودند. همین‌عده قلیل فیلسوفان حقیقی روزگار خود بودند، و فلسفه حقیقی، که در جهان اسلام می‌تواند مطرح باشد، جهان بینی و نظام فکری همین خردگرایان است. زیرا فلسفه، تعقل و جستجوی حقیقت است، بگونه ماده‌گانه و صمیمانه. هر استنتاج عقلی و منطقی، خواه مطابق دلخواه و احساسات محقق

باشد یا نباشد، برای او حقیقت است. یعنی این گونه نیست که فیلسوف قبلا باورهای جزمی داشته باشد و برای توجیه آن‌ها دلیل‌هایی دست و پا کند تا آن‌ها را موجه جلوه دهد. کار فیلسوف دلیل تراشی نیست، بلکه کار او جستجوی حقیقت است. او صمیمانه و بدون غرض به تحقیق می‌پردازد، در صورتی که يك متكلم نخست باورها و احکامی را به گونه جزمی مطرح می‌کند و با جزم اندیشی دنیایی برای خود می‌سازد، و آنگاه برای اثبات اندیشه‌های جزمی خود دلیل می‌تراشد. حقائق از دیدگاه متكلم فقط اندیشه‌های جزمی او است. از این رو، تحقیق یا جستجوی حقیقت نمی‌تواند برای او مطرح باشد. زیرا او فقط در جستجوی دلیل است و بس. به همین سبب کار متكلم فلسفه یا پژوهش حقیقت یا استدلال و استنتاج عقلی و منطقی نیست. مسبب منفور بودن علوم فلسفی نیز همین امر بوده است زیرا که در این علوم جایی برای اندیشه‌های جزمی نیست، یعنی حقایق در پی تحقیق واقعی کشف می‌شوند، نه پیش از تحقیق در این جا باید یادآور شوم که غالباً گروهی یا طبقه‌ای خاص یا شخص خاص از عقل دم می‌زنند و دیگران را به تعقل دعوت می‌کنند، درست مانند اربابی که به رعیت‌های خود می‌گوید: عقل داشته باشید و کار خود را درست انجام دهید. در صورتی که منظور او عقل، بمعنی جد کلمه، نیست، بلکه برعکس، منظور او جلوگیری از تعقل صحیح و واداشتن رعایا است به فعالیت در جهت منافع خاص خود. پس دعوت به تعقل و تفکر، در همه جا، صمیمانه و راستین نیست. فقط خردگرایی راستین است که می‌تواند مایه امید باشد و آیین اصالت عقل است که می‌تواند به دوره طولانی آزار و تعقیب و تکفیر و شکنجه پایان دهد.

1- Brucker. 2- Tennemann.

3- Tennemann : Manuel de L'histoire de la Philosophie Paris, 1839.

۴ - یوحنا فیلوپنوس اسکندری، معروف بدیجینی نحوی، متوفی بسال ۶۰۸ میلادی

5- Tennemann : Manuel , pp356-357

6- Tennemann : Manuel , pp. 363-364 .

7- E. Renan Averroes , Paris, 1925 ,P.7.

8- Horten .

9- De Boer.

10- L. Gouthier'

11- Carra de Vaux,

۱۲ - ابن خلدون، مقدمه، بولاق، ۱۳۲۰ هـ، ص ۴۵۳؛ ابن ندیم: فهرست، چاپ فلوگل،

ص ۲۳۸. ۱۳ - یاقوت: معجم، چاپ مرگلیوس، ج ۲ ص ۳۳؛ فهرست، ص ۱۱۹.

۱۴ - یاقوت، ج ۱ ص ۱۵۹، فهرست ص ۲۶۲ ۱۵ - یاقوت، ج ۲ ص ۱۲۰.

۱۶ - ابن اثیر، اخبار سال ۲۷۷، بولاق، ج ۷ ص ۱۲. ۱۷ - اغانی، ج ۲، ص ۱۸.

۱۸ - قفطی، اخبار الحکما، چاپ لپرت، ص ۲۲۹.